

دکتر محمد سلیم اختر
دانشکده مطالعات آسیائی، دانشگاه فدرال استرالیا

ابوحنیفه اسکافی غزنوی

ابوحنیفه اسکافی از جمله کسانی است که ذکرشان در آثار حکیم سنائی غزنوی دیده میشود. سنائی ضمن قصیده‌ای که در مدح یکی از معاصرانش با اسم تاج‌الدین ذواللسانین لسان‌الدهر ابوالفتح اصفهانی، و در ستایش کتابش در علم ایقاعات سروده، از ابوحنیفه اسکافی یاد کرده و حتی شعری هم از وی آورده است:

نیستی اندر طریق شعر گفتن آنچنانکه

بوحنیفه گفت در شعری برای عنصری

داندین یک‌فن که داری وان طریق یارسی است

دست دست تست کس رانیست با تو داوری» (۱)

عوفی وی را مروزی دانسته است (۲) در حالی که ابوالفضل بیهقی که از

معاصران وی میباشد، وی را در بین فضایل غزنین شمرده است. (۳) و درست هم همین است. خودش میگوید:

از آنکه هستم از غزنی و جوانم نیز همی نمی‌بینم مر علم خویش را بازار (۴)

چنانکه از شعر مزبور مستفاد میشود و بیهقی نیز بدان اشاره کرده است (۵)

هنگام سرودن این شعر (در سال ۴۵۱ هجری) ابوحنیفه اسکافی هنوز جوان

بوده است و با اینکه اولین ملاقات وی با بیهقی در آنسال اتفاق افتاد، وی قبلاً

۱ - دیوان حکیم سنائی بسعی و اهتمام مدرس رضوی، چاپ تهران، ص ۶۳۹.

۲ - لباب‌الباب تألیف محمد عوفی با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل،

بکوشش سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۵ ش، ص ۳۷۳ - از شعرای مرو بود.

۳ - تاریخ بیهقی تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دیر به تصحیح

دکتر علی‌اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰ ش، ص ۴۶۱.

۴ - ایضاً، ص ۳۷۱ ۵ - ایضاً، ص ۳۷۲

هم معروف بود و اسمش در شهر و دیارش پیچیده بود . بیهقی گوید :
 « مرا صحبت افتاد با استاد بوحنیفه اسکافی و شنوده بودم فضل و ادب و علم
 وی سخت بسیار ، اما چون وی را بدیدم این بیت متنبی را که گفته است معنی
 نیکوتر بدانستم ، شعر :

واستکبر الاخبار قبل لقاءه فلما التقينا صغر الخبر الخبر» (۱)

بیهقی کلماتی مثل « استاد » (۲) و « فقیه » (۳) در شأن این معاصر خود
 بکار برده و یاد آور شده است که «وی بی اجری و مشاخره درس ادب و علم میداد و
 مردمان را رایگان علم می آموخت» و کمتر فضل وی شعر بوده . (۴)

بیهقی آنچنان شیفته استعداد شعری این گوینده جوان قرار گرفته و
 « سخنان شیرین با معنی دست در گردن زده » اسکافی بنحوی چنگک به دامن
 دلش زده که وی از کاسد گونه بودن بازار فضل و ادب و شعر در آن روزگار ،
 و محروم ماندن خداوندان این صناعت تأسف میخورد و با اشاره صریح به بوحنیفه ،
 مینویسد : « اگر این فاضل از روزگار ستمکار داد یابد و پادشاهی طبع او را به
 نیکو کاری مدد دهد چنانکه یافتند استادان عصرها چون عنصری و عسجدی و
 زینبی و فرخی رحمه الله علیهم اجمعین ، درسخن موی بدو نیم شکافد و دست بسیار
 کس در خاک مالد . . . و مگر بیابد ، که هنوز جوان است » (۵)

سلطان رضی ابراهیم بن مسعود (۴۵۱-۴۹۲) چون به تخت رسید بنا به
 آشنائی سابق که با « خط و لفظ » ابوحنیفه اسکافی داشت وی از اوی یادی کرد
 و شعری خواست . ازین ببعد است که بوحنیفه فصایدی در مدح این پادشاه سرودن
 گرفت (۶) و بدان درجه مورد توجه و عنایت وی قرار گرفت که « شغل اشراف
 ترنگ بدو مفوض شد » و چنانکه بیهقی گفته است « بچشم خورد به ترنگ
 نباید نگر نیست ، که نخست ولایت خوارزمشاه آلتونتاش بود » . (۷)

۱ - ایضاً ، ص ۳۶۰ ۲ - ایضاً
 ۳ - ایضاً ، ص ۴۸۶ ، ۳۵۸
 ۴ - ایضاً ، ص ۳۶۱ ۵ - ایضاً ، ص ۳۷۱ - ۳۷۲
 ۶ - ایضاً ، ص ۴۸۶ - ۴۸۷
 ۷ - ایضاً ، ص ۸۵۴

اشعار بوحنیفه بجز آنچه در کتب تاریخ و تذکره محفوظ مانده از بین رفته است و آنچه ازین اندک مایه بر می آید اینست که « بوحنیفه فکر پخته‌ای نداشته و کار او شاعری نبوده . » (۱) وی لافل تا اوایل دوران سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی بقید حیات بوده است ، چون سنائی در مثنوی گار نامه بلخ که در همان اوان سروده است ، از وی چنین یاد میکند :

... پس ازو بوحنیفه اسکاف که بر اشراف دارد او اشراف (۲)

امین احمد رازی در ترجمه حالش مینویسد : « وی آغاز کار همت بر حرفه کفشگری می گماشته و بعد از کشف کمال حضرت سلطان مسعود بن ابراهیم را ملازم گرفته والی ولایت نظم گردید و مضامین شگرف بمنصه ظهور رسانید . (۳) اینکه وی در آغاز کار به کفشگری مشغول بوده است . (۴) و یا پدرش این حرفه را داشته (۵) مورد تردید است . و بنا بگفته استاد دانشمند جناب آقای دکتر صفا « شاید این تعیین شغل برای ابوحنیفه با توجه به لقب اسکاف ، باشد » (۶) اینجا یاد آوری این نکته لازم مینماید که ناحیه‌ای با اسم اسکاف در نواحی بغداد بوده است که فقهای نامداری از آنجا برخاسته‌اند نسبت « اسکافی » بدنبال اسامی شان نیز می آمده است . سمعانی که اسامی بعضی از آنها را متذکر شده در مورد « اسکافی » مینویسد :

- ۱ - سخن و سخنوران نوشته بدیع الزمان فروزانفر ، تهران ، ۱۳۵۰ ش ، چاپ دوم ، ص ۱۹۹ - فرهنگ نویسان با اشارش تمثیل کرده‌اند . نك : لغت فرس منسوب به اسدی طوسی ، بکوشش محمد دبیرسیاقی ، تهران ، ۱۳۳۶ ش ، ص ۱۱۱ .
- ۲ - مثنوی‌های حکیم سنائی بکوشش محمد تقی مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۴۸ ش ، ص ۱۶۲ .
- ۳ - هفت اقلیم به تصحیح و تعلیق جواد فاضل ، تهران ، جلد اول ، ص ۳۳۲ .
- ۴ - لباب الالباب ، ص ۳۷۳ ؛ هفت اقلیم ، ص ۳۳۲ .
- ۵ - مجمع الفصحا تألیف رضا قلیخان هدایت بکوشش مظاهر مصفا ، تهران ، ۱۳۳۶ ش ، جلد اول ، ص ۲۰۸ .
- ۶ - تاریخ ادبیات در ایران نوشته ذبیح الله صفا ، تهران ، ۱۳۴۷ - ۱۳۵۲ ش ، جلد دوم ، ص ۲۹۹ .

« الاسکافی بکسر الالف و سکون السین و فی آخرها الفاء . هذه النسبة الى اسکاف و هي ناحية ببغداد على صوب النهران و هي من سواد العراق » . (۱)
 نظر باینکه اسکافی نیز فقیه بوده است و حتی « اشعارش هم شبیه تر است به اشعار علما و فقها تا به گفتار شعرا » (۲) انتسابش به خانواده فقها صواب تر مینماید تا به خانواده کفاشان و کفشگران .

امین احمد رازی در مورد ممدوح ابوحنیفه اسکافی نیز دچار اشتباهی شده است . در حالیکه ممکن است وی مدیحه‌ای یا مدایحی در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم نیز پرداخته باشد ، باید اذعان داشت که ممدوح اصلی وی همانا پدر این پادشاه ، سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی بوده است . (۳)

در مورد شخص این شاعر نیز دانشمندان بخشهای مشبعی کرده‌اند و نظر باینکه آوردن تمام آنها از تکرار مکررات بیش نخواهد بود ، بهمین مختصر کفایت میشود و خوانندگان گرامی را برای اطلاع بیشتر بآخذ اصلی ارجاع میدهم . (۴)

-
- ۱ - کتاب الانساب سمانی بانضمام درس . مارگولیوت ، لندن ، ۱۹۱۲ م ، برگه ۳۳۵ .
 - ۲ - سخن و سخنوران ، ص ۱۹۹ .
 - ۳ - تاریخ بیهقی ، ص ۴۸۶ - ۴۸۷ و ۸۵۳ - ۸۵۴ .
 - ۴ - چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی بکوشش دکتر محمد معین ، تهران ، ۱۳۳۳ ش چاپ سوم ، «تعلیقات» ص ۶۵۸ ، لغت نامه دهخدا ذیل ابوحنیفه اسکافی غزنوی و مجمع الفصحاء ، جلد اول ، ص ۲۰۸ ببعده .
- مجله یغما: از استاد محترم در ارسال این مقاله ممتنع ممنونیم و برای مقالات دیگر منتظریم .

سلطان سخن

صد لعل فزون نهاد در کان سخن
 کز جمله ربود گو، زمیدان سخن
 منسوب به خاقانی

خاقانی را که هست سلطان سخن
 امروز چنان نمود برهان سخن

آه های ساعی
 دختر ارمن درین شهر آنچه هست
 روی هم ای گاشتر بیک لب بستند
 می نهادند آن سبکی لب را شوی
 بر لب من صبح بومی ز بستند
 هساکما و نوبی

اشتهای کم!

ای صبار و نه باستانی کوی
 که شکر در فرد از فی طمشت
 بوسه ی دختران آرمین را
 دوش خواندم ز کلک حشرش
 همه ی دختران منور و سبب
 گرفتارند بوسه بر و دامن
 لیلی اگر بوسه آبیان گیرد
 شکست می برد از نورش
 گیر از آن صالح الاموال
 باشد قرینتر از خیارش
 تا گنج چشم حسود را خاک کند
 کر به اسراف کرد قلمش
 من ز گویم سخن را در تو
 باد رحمت به آشتهای کس!

نمونه خط دستی دو شاعر استاد است : دکتر باستانی پاریزی - جلال بقائی نائینی .
 متضمن مطالبه ای در موضوع اشتهای شاعر و اشتهای کم . به یادگار ثبت افتاد .

(مجله یغما)